

## پناهیان: خدا با زبان امتحان با تو سخن می‌گوید / اولین و شایعترین نوع امتحان خدا از ما امتحان

### با «ترس» است / خدا ما را می‌ترساند تا به آغوشش پناه ببریم

**حجت الاسلام پناهیان:** در امتحان بلا باید صبر کنیم و این صبر خیلی اهمیت دارد. ولی از آن بالاتر این است که در امتحان ترس، ترسیم. گاهی اصلاً کار به صبر نمی‌کشد، چون هنوز خدا بلایی نفرستاده است که ما صبر کنیم، بلکه فقط یک مقدار با دل ما بازی کرده تا ببیند می‌ترسیم یا نه؟ یعنی هنوز کار به عالم بیرون نرسیده است، در همان عالم درون ما، در دل ما، امتحان ترس گرفته می‌شود. بسیاری از بلاهایی که از آنها می‌ترسیم، بر سر ما نخواهد آمد و در تمام طول زندگی هم بر سرمان نمی‌آید، ولی ما بیهوده می‌ترسیم، لذا ما در همان «ترس از بلا»، در امتحان الهی مردود می‌شویم.

امسال هفتمین سالی است که حجت الاسلام علی‌رضا پناهیان سخنران دهه اول محرم هیئت دانشجویان دانشگاه امام صادق (ع) - هیئت میثاق با شهدا - و میثم مطیعی نیز مانند سالهای گذشته عهده‌دار مداحی این بزرگترین مجلس عزاداری دانشگاهی در منطقه شمال غرب تهران است. بخش‌هایی از ششمین شب سخنرانی حجت الاسلام علی‌رضا پناهیان در دانشگاه امام صادق (ع) با موضوع «چگونه امتحان می‌شویم؟» را در ادامه می‌خوانید:

### هر تعریفی از زندگی و بندگی منهای مفهوم امتحان، تعریف ناتمامی است / نگاه ما به تمام ابعاد زندگی و بندگی باید نگاه «امتحانی» باشد

- تعریف زندگی و بندگی منهای مفهوم امتحان، تعریف تکمیل و صحیحی نخواهد بود. اگر بخواهیم زندگی را با همه مشخصاتش تعریف کنیم ولی مفهوم امتحان را کنار بگذاریم، به هر تعریفی از زندگی برسیم، تعریف ناصحیح یا لااقل ناتمامی خواهد بود. به هر تعریفی درباره بندگی و دین و معنویت هم بخواهیم برسیم - مثلاً اینکه دین را مجموعه‌ای از عقاید و احکام و اخلاق بدانیم یا تعاریف دیگری از دین ارائه دهیم - ولی مفهوم امتحان را کنار بگذاریم، باز هم تعریف ناصحیح یا ناتمامی خواهد بود.
- اگر بگوییم: «دنیای ما موقتی است» این تعریف تمامی از دنیا نیست. باید بگوییم: فلسفه موقت بودن دنیا به این است که دنیا جای امتحان است و دوران امتحان موقت است و نمی‌شود انسان الی‌الابد امتحان شود. پس ما موقتاً در این دنیا زندگی می‌کنیم و دنیا فناپذیر خواهد بود.
- باید به دنیا و آخرت، مادیات و معنویات و تمام ابعاد زندگی و بندگی یک نگاه «امتحانی» داشته باشیم و این نگاه را جاری کنیم. این یک جهان‌شناسی و یک حقیقت محوری در معرفت ما نسبت به زندگی و بندگی است. کما اینکه خداوند می‌فرماید: «**الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ**» (ملک/۲)
- ما در زندگی دنیایی خودمان کارها را امتحانی انجام نمی‌دهیم و فقط قسمتهای اندکی از زندگی ما امتحان است. مثلاً وقتی ماشین می‌خریم، امتحانی ماشین نمی‌خریم. یا وقتی رانندگی می‌کنیم، امتحانی رانندگی نمی‌کنیم. فقط همان ساعتی که افسر راهنمایی دارد از ما امتحان می‌گیرد که ببیند گواهینامه به ما بدهد یا نه، مشغول امتحان هستیم.
- مثلاً در امتحان رانندگی، وقتی در جایی که تابلوی پارک ممنوع وجود دارد، افسر به شما می‌گوید «اینجا پارک کن» دارد امتحان می‌گیرد که ببیند خلاف مقررات رفتار می‌کنی یا نه؟ ولی بعد از گرفتن گواهینامه، بقیه ساعت‌هایی که رانندگی می‌کنیم، علائم و مقررات راهنمایی - رانندگی دیگر برای امتحان کردن ما نیست - بلکه برای نظم دادن به ترافیک است - ولی دین شبیه مقررات راهنمایی رانندگی نیست، دین اساساً امتحان است.

- ما در زندگی عادی خودمان دائماً در حال امتحان به سر نمی‌بریم. به همین دلیل نسبت به اینکه «اساساً همه حیات ما امتحان است» غفلت داریم.
- در زندگی هر اتفاقی که برای ما رخ می‌دهد، برای این است که خدا به واسطه آن اتفاق، از ما امتحان بگیرد. اگر خدا به تو پول می‌دهد، این پول مال تو نیست؛ امتحان تو است. اگر پول نمی‌دهد باز هم امتحان تو است. فقیر بودن تو، نسبت به این واقعیت که تو داری با این فقر امتحان می‌شوی، یک واقعیت فرعی است. بیماری تو نیز نسبت به این واقعیت که تو داری با این بیماری امتحان می‌شوی، یک واقعیت فرعی است.
- وقتی می‌گوییم «به همه چیز نگاه امتحانی داشته باش» یعنی: اول موضوع امتحان را وسط بیاور، بعد مالکیت و امکانات دنیایی خود را وسط بیاور. اول امتحان را وسط بیاور، بعد دارایی و فقر خود را وسط بیاور. اول امتحان را وسط بیاور، بعد استعدادهای خود را وسط بیاور.

### «اینها در دست ما امانت است» هم تعریف دقیقی نیست؛ باید بگوییم «اینها امتحان است»

- امام صادق (ع) در حدیث عنوان بصری می‌فرماید: «حقیقت عبودیت سه چیز است: اول اینکه خودت را در آنچه خدا به تو داده است مالک ندانی؛ مَا حَقِيقَةُ الْعُبُودِيَّةِ قَالَ ثَلَاثَةٌ اَشْيَاءَ اَنْ لَا يَرَى الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِيمَا خَوَّلَهُ اللّٰهُ مِلْكًا لِاَنَّ الْعَبِيدَ لَا يَكُوْنُ لَهُمْ مِلْكٌ» (بحارالانوار/۱/۲۲۵) حتی این تعبیر که می‌گویند: «اینها در دست ما امانت است» هم تعریف دقیقی نیست. باید بگوییم: «اینها امتحان است».
  - صفت دیگری که حضرت برای حقیقت عبودیت بیان می‌فرماید این است که: «عبد برای خودش نقشه نمی‌کشد؛ وَ لَا يُدَبِّرُ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ تَدْبِيْرًا» (همان) حالا چرا برای خودش نقشه نمی‌کشد؟ چون می‌داند همیشه در امتحان قرار دارد. و در ادامه روایت هم سومین ویژگی را این‌گونه بیان می‌فرماید: «همه اشتغال او به انجام دادن امر و نهی الهی است؛ وَ جَمَلَةٌ اَسْتِغَالِهِ فِيمَا اَمَرَهُ تَعَالَى بِهِ وَ نَهَاهُ عَنْهُ» (همان) باز هم به خاطر اینکه می‌داند همه چیز امتحان است.
  - در روایت فوق، هر سه ویژگی در واقع به حقیقت عبودیت برمی‌گردد، و می‌توان گفت تعبیر دیگری برای همان امتحان الهی است.
- «با خدا باش» یعنی با خدایی که هر لحظه دارد از تو امتحان می‌گیرد زندگی کن / خدا با زبان امتحان با تو سخن می‌گوید**

- این همه به ما توصیه می‌کنند و می‌گویند: «با خدا باشید» یعنی چه؟ برای اینکه با خدا باشیم باید چه کار کنیم؟ باید با امتحان الهی زندگی کنید. معنای «با خدا باش» این است: با این خدایی که دائماً و لحظه به لحظه دارد از تو امتحان می‌گیرد، زندگی کن و بین که خداوند ۲۴ ساعته دارد به واسطه مقدرات و اتفاقات مختلف زندگی، از تو امتحان می‌گیرد. وقتی موضوع امتحان را وسط می‌کشیم، با خدا بودن معنا می‌دهد. در این صورت خدا را می‌بینی، خدا را حس می‌کنی و با او زندگی می‌کنی. می‌فهمی که خدا با مقدراتش دارد با تو حرف می‌زند. می‌فهمی که خدا با زبان امتحان با تو سخن می‌گوید.
- یکی از معانی یا ابعاد امتحان یا یکی از لوازم امتحان «تمرین دادن» است. همین‌که خداوند ما را به یک رفتار خوب (مثل وضو گرفتن و نماز خواندن) وادار می‌کند، در واقع دارد ما را تمرین می‌دهد و این هم یکی از ابعاد امتحان است. مثلاً ما را به شکر کردن وادار می‌کند و به ما تمرین می‌دهد. همیشه امتحان نباید با حادثه توأم باشد، همین تمرین‌های مداوم هم امتحان است.
- گاهی خداوند به ما نعمت‌هایی می‌دهد تا ببیند ما با این نعمات چگونه برخورد می‌کنیم؛ شکر می‌کنیم یا نه؟ مثلاً وقتی داری با این آب لطیف وضو می‌گیری، از بابت همین نعمت آب، خدا شکر کن و بگو: «الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي جَعَلَ الْمَاءَ طَهُورًا» (فقه منسوب به امام رضا (ع)/۶۹/دعای هنگام وضو)

## خدا با چه چیزی از ما امتحان می‌گیرد؟/ اولین و شایعترین نوع امتحان خدا از ما امتحان با «ترس» است

- در جلسات قبل درباره هدف امتحان بحث کردیم و گفتیم که هدف امتحان به یک تعبیر «خلع تکبر از دل انسان» است. حالا بحث ما به اینجا رسیده که بگوییم: «خداوند چگونه از ما امتحان می‌گیرد؟» یا «خدا با چه چیزی از ما امتحان می‌گیرد؟»
- یکی از مشهورترین آیات قرآن درباره انواع امتحانات الهی این آیه است: «شما را امتحان می‌کنم به چیزی از ترس، گرسنگی، نقص اموال و انفس و ثمرات؛ وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ» (بقره/۱۵۵)
- در این آیه قرآن اولین امتحان که گویا شایعترین نوع امتحان الهی است، ذکر می‌شود. این امتحان معمولاً به شدت مورد غفلت است، یعنی نه فقط اساساً خود موضوع امتحان مورد غفلت است، بلکه این مورد از امتحانات الهی که شایعترین امتحان است نیز مورد غفلت است. این امتحان به حوادث بیرونی هم ربط ندارد بلکه به‌طور دائم در درون روح ما جاری است.
- پس اولین نوع امتحان خداوند متعال از ما امتحان با ترس است؛ یعنی اینکه خداوند به صورت‌های مختلف ما را می‌ترساند.

**بسیاری از امتحانات ما بلا نیست، بلکه ترس از بلا است / خدا تو را امتحان می‌کند تا ترس‌های بی‌خودت**

**بریزد**

- **بسیاری از امتحانات ما «بلا» نیست، بلکه «ترس از بلا» است. بسیاری از امتحانات ما نعمت نیست، بلکه ترس از «از دست دادن نعمت» است یا ترس از نرسیدن به نعمت است. پس بدان که دارند تو را امتحان می‌کنند تا ترس‌های بی‌خودت بریزد. وقتی خدا تو را می‌ترساند؛ نترس. وقتی خدا تو را می‌ترساند، می‌خواهد ببیند تو با این ترس چگونه برخورد می‌کنی، پس نترس.**

- معمولاً این سؤال مطرح می‌شود که تکلیف ما در مقابل ترس چیست؟ وقتی امتحان ترس برای ما پیش آمد، آیا در مواجهه با این امتحان الهی، ما باید بترسیم و فاصله بگیریم؟ آیا باید این ترس را کنار بگذاریم و اصلاً نترسیم؟ یا اینکه باید برعکس ترس عمل کنیم؟ بعداً در این باره صحبت خواهیم کرد.

**خیلی از بلاهایی که از آنها می‌ترسیم هرگز بر سر ما نخواهد آمد ولی ما با ترسیدن بی‌جا در امتحان ترس**

**مردود می‌شویم**

- بسیاری از بلاهایی که ما از آنها می‌ترسیم بر سر ما نخواهد آمد و در تمام طول زندگی هم بر سرمان نمی‌آید ولی ما بیهوده می‌ترسیم، لذا ما در همان «ترس از بلا»، در امتحان الهی مردود می‌شویم.
- خداوند یک‌سری بلا انتخاب کرده است که به بندگان بدهد؛ برای هر کسی بلاهای مخصوص خودش را در نظر گرفته است. یک‌سری هم نعمت، برای بندگان در نظر گرفته است و جدای از این نعمت‌ها و بلاها، یک‌سری هم ترس به بندگان می‌دهد.
- **در امتحان بلا باید صبر کنیم و این صبر خیلی اهمیت دارد. ولی از آن بالاتر این است که در امتحان ترس، نترسیم. گاهی اصلاً کار به صبر نمی‌کشد، چون هنوز خدا بلایی نفرستاده است که ما صبر کنیم بلکه فقط یک‌مقدار با دل ما بازی کرده تا ببیند می‌ترسیم یا نه؟ یعنی هنوز کار به عالم بیرون نرسیده است، در همان عالم درون ما (در دل ما) امتحان ترس گرفته می‌شود.**

**هر موقع ترسیدی بدان که امتحان است / با امتحان ترس چگونه برخورد کنیم؟**

- وقایع بیرونی و حوادث زندگی فقط در لحظات خاصی ما را درگیر می‌کنند ولی امتحان ترس از درون وجود خودمان ما را درگیر می‌کند و همیشه در وجود ما جاری است. لذا هر موقع ترسیدی بدان که امتحان است.

- حالا با این امتحان چگونه باید برخورد کنیم؟ اولاً بگو: این فقط ترس است و معلوم نیست واقعیت داشته باشد. ثانیاً وقتی که ترسیدی برگرد و آن مقدمات کلی که از ابتدا به تو یاد داده‌اند، دوباره مرور کن. مثلاً اینکه: خدا مرا دوست دارد، خدا مرا می‌بیند و هوای مرا دارد. خدا با من دشمن نیست.

### چرا خدا ما را می‌ترساند؟ (۱) خدا ما را می‌ترساند تا به آغوش خدا پناه ببریم

- چرا خداوند ما را می‌ترساند؟ برای پاسخ دادن به این پرسش باید دوباره به فلسفه امتحان مراجعه کنیم. گفتیم هدف امتحان «خلع تکبر از دل انسان» است و همین ترس، می‌تواند مقدار زیادی از تکبر انسان را بریزد. به تعبیر عامیانه، ترس برای این است که به ما بگوید: «کوچولو! برو بغل خدا»
- هر وقت ترسیدی، نماز بخوان، یعنی مستقیم به سراغ هدف امتحان برو و سر به سجده بگذار و در مقابل خداوند تواضع کن. در این صورت قوت قلب پیدا خواهی کرد. وقتی می‌خواهید مناجات کنید، مثل یک نوزاد یا بچه‌ای که در بغل بابا و مامان خودش است، خودتان را به خدا بچسبانید. باید یک کمی از امیرالمؤمنین (ع) و امام سجاد (ع) یاد بگیریم و ببینیم که آنها در خانه خدا چگونه مناجات می‌کردند.
- متأسفانه ما خیلی اوقات هنگام مناجات بادی به غیب می‌اندازیم و اصلاً با خداوند ارتباط نمی‌گیریم. انگار داریم با خدا مذاکره می‌کنیم! گویا خودمان را هم‌قد خدا می‌دانیم! انگار با رفیق خودمان داریم مذاکره می‌کنیم! درحالی که باید باور کنیم ما «کوچک خدا» هستیم. اگر خدا ما را می‌ترساند برای این است که به آغوش خدا پناه ببریم.

### (۲) برخی از استعدادهای انسان فقط با ترس به فعلیت می‌رسد / حق نداریم طوری بترسیم که روان‌پریش شویم

- گفتیم هدف امتحان -از یک نگاه دیگر- این است که استعدادهای بالقوه انسان به فعلیت برسد. برخی از استعدادهای انسان فقط با ترس بالفعل می‌شود. ترس در به فعلیت رساندن استعدادها ما نقش مهمی دارد. ترس، انسان را وادار به فعالیت می‌کند.
- البته این مسأله هم راه و روش خاصی دارد و خیلی مهم است که ما «چگونه بترسیم». ما حق نداریم طوری بترسیم که اعصاب‌مان به هم بریزد و دچار استرس شویم. ما حق نداریم طوری بترسیم که روان‌پریش شویم. حق نداریم طوری بترسیم که ارتباط ما با خدا هم قطع شود و به یأس برسیم. فقط یک طوری باید بترسیم که این ترس ما را به حرکت و فعالیت وادار کند. نه اینکه طوری بترسیم که این ترس ما را نابود کند.

### تربیت کردن فرزند صرفاً با ترساندن، اشتباه است

- ممکن است مادرها به صورت ژنتیک، یک مقداری ترس‌شان نسبت به پدرها بیشتر باشد. لذا باید مراقب باشند این ترس را بی‌حساب و کتاب به فرزندان خود منتقل نکنند. اصلاً ما گاهی اوقات که می‌خواهیم فرزندان خود را تربیت کنیم، صرفاً با ترس تربیت می‌کنیم ولی نباید این‌طور باشد.
- مادرهای محترم این قدر بچه‌های خود را در کودکی نترسانند و آنها را به ترسیدن عادت ندهند. برخی پدر و مادرها وقتی می‌خواهند شرّ اذیت بچه را از سر خودشان کم کنند، اولین کاری که می‌کنند این است که او را می‌ترسانند. در این صورت بچه ترسو بار می‌آید و شخصیت او نابود می‌شود.

- وقتی می‌گوییم که خداوند ما را با ترس امتحان می‌کند، معنایش این است که بسیاری از بلاها اصلاً بر سر ما نمی‌آید، فقط ترس آن بلاها می‌آید. و همین معرفت، کلّی به انسان آرامش می‌دهد و خیال او را راحت می‌کند. بدان که در اغلب ترس‌ها خطری متوجه ما نیست، پس آرام باش.

### ترسی که ما را به آغوش دشمنان ببرد و ما را ذلیل غیرخدا کند زشت است

- می‌دانید چرا می‌خواهم در مورد ترس، به خودمان آرامش بدهم؟ چون می‌ترسم ما در اثر ترس -به‌جای اینکه اول به آغوش خدا پناه ببریم- اول به سراغ اسباب و وسایل برویم، اول از خدا دور بشویم، اول به این و آن التماس کنیم، اول ذلیل و حقیر دیگران بشویم، اول از مستکبرین عالم بترسیم و زمین بخوریم و خاک بر سر این ترس که بدترین ذلتی است که انسان می‌تواند دچارش شود.
- درست است که اصل امتحان ترس خوب است ولی مشکل ما این است که وقتی می‌ترسیم، به آغوش خدا پناه نمی‌بریم بلکه وقتی می‌ترسیم، بیشتر از خدا دور می‌شویم و کافر می‌شویم. اگر وقتی ترسیدیم، اول به سراغ خدا رفتیم، معلوم است که خدا به ما آرامش می‌دهد.
- ترس باید باشد ولی ترس باید ما را به آغوش خداوند متعال برساند و الا ترسی که ما را به آغوش دشمنان ببرد آن ترس زشت است. ترسی که ما را ذلیل غیر خدا کند، آن ترس زشت است. پس طوری نترس که ارتباط تو با خدا قطع شود و به‌جای آن برای برطرف کردن ترس خودت به سراغ غیرخدا بروی.

### ترس به‌طور مطلق زشت نیست / ترسی که ما را به آغوش خدا ببرد ممدوح است

- ترس به‌طور مطلق زشت نیست. ترس از دنیا هم به‌طور مطلق زشت نیست. ترس از دنیا و ترس از آخرت و ترس از بلاها، باید ما را به آغوش خدا ببرد و اگر چنین شد، این ترس ممدوحی است. اصلاً انسان عاقل، محتاط می‌شود و بیهوده خطر نمی‌کند.
- بترس و به سراغ خدا برو! اگر از فقر می‌ترسی، صدقه بده. در روایت دارد که صدقه بدهید تا فقر شما برطرف شود (امام باقر(ع): **الْبُرُّ وَ الصَّدَقَةُ يَنْفِيَانِ الْفَقْرَ وَ يَزِيدَانِ فِي الْعُمْرِ وَ يَدْفَعَانِ سَبْعِينَ مِائَةَ سُوءٍ؛ خصال/۱/۴۸**)
- نمی‌شود مطلقاً گفت که ترس خوب است یا بد است-خوب و بد بودنش به خودمان بستگی دارد- ولی باید بدانیم که خداوند این ترس را در زندگی ما تعبیه کرده است.

### «ترس شدید» ناشی از «ضعف شخصیت» و «ضعف ارتباط انسان با خدا» است

- امیرالمؤمنین(ع) می‌فرماید: «شدت جبن از ضعف شخصیت(ناتوانی نفس) و ضعف یقین است؛ **شِدَّةُ الْجَبْنِ مِنْ عَجْزِ النَّفْسِ وَ ضَعْفِ الْيَقِينِ**» (عیون‌الحکم/ص ۲۹۸) دقت کنید که وقتی می‌فرماید «شدت جبن» یعنی ترس معمولی شامل این تحلیل حضرت نمی‌شود ولی اگر ترس زیاد باشد، تحلیلش این خواهد بود که:
- ۱- این انسان ضعف شخصیت دارد و آدم عاجزی است. خوب بار نیامده است، خوب تربیت نشده و رشد نکرده است. برای رشد استعدادهای خودش برنامه‌ریزی خوب نداشته است. «ما می‌توانیم» را درک نکرده است.
- ۲- ارتباط این انسان با خدا ضعیف یا غلط است.
- هر وقت ترسیدی به نفس خودت مراجعه کن و قوای خودت را پیدا کن و استعدادهای بالقوه خودت را بالفعل کن. کمالینکه گفتیم فلسفه امتحان، به فعلیت رساندن قوای وجودی انسان است.
- حضرت امام(ره) می‌فرمود: من هیچ وقت احساس ترس را تجربه نکرده‌ام. لذا هیچ ترسی نمی‌توانست ایمان حضرت امام(ره) را به چالش بکشد. (اگر من خدای نخواست، یقوتی دیدم که مصلحت اسلام اقتضا می‌کند که یک حرفی بزنم، می‌زنم و دنبالش راه

می‌افتم و از هیچ چیز نمی‌ترسم بحمدالله تعالی. واللّه، تا حالا نترسیده‌ام. آن روز هم که می‌بردند، آنها می‌ترسیدند؛ من آنها را تسلیت می‌دادم که نترسید؛ صحیفه امام/ج ۱/ص ۲۹۳)

• امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «ترس، یک ذلتِ ظاهر است؛ الْجُبْنُ ذُلٌّ ظَاهِرٌ» (عیون‌الحکم/ص ۲۵) این واقعیت را در بسیاری از امور مانند جنگ‌ها می‌توان مشاهده کرد. همین الان هم می‌توان دید که در خیلی از مسائل زندگی مانند بیماری، ترس واقعاً نابودکننده است.

### مسئولی که اهل ترس باشد، جامعه را به تباهی خواهد کشید/ از وجنات و فلتات لسان بعضی‌ها معلوم است شخصیت ترسویی دارند

• برخی از ویژگی‌هایی که برای مسئولین شمرده می‌شود، کمبودش تا اندازه‌ای قابل تحمل است، و اگرچه بعضاً باعث کندی پیش‌رفت می‌شود، اما عامل عقب‌گرد نمی‌شود، ولی اگر مسئولی اهل ترس بود، او را هرگز سر کار نگذارید. چون او جامعه را به تباهی خواهد کشید. آن هم جامعه‌ای که این همه دشمن دارد.

• مسئول مملکتی باید شجاع باشد. روی این شجاعت، خیلی تأمل کنید. شجاعت یکی از ویژگی‌های عجیب و غریب در اخلاق است. البته این شجاعت را نباید با «تهور» اشتباه بگیرید. احتیاط هم خیلی چیز خوبی است ولی اگر زیادی باشد، به ترس منجر می‌شود؛ هرچند آن را به محتاط بودن توجیه کنند.

• از وجنات و فلتات لسان بعضی‌ها معلوم است که به لحاظ شخصیتی آدم‌های ترسویی هستند. ولی این ترس خود را توجیه می‌کنند و برایش توجیه می‌تراشند. مثلاً می‌گویند: «این کار الان معقول نیست!» درحالی که آدم ترسو، عقلش هم زائل می‌شود.

### نتیجه عکس‌العمل خوب مؤمنین در جنگ احد/ اگر از دشمن نترسید، خدا شرّ دشمن را از سرتان کم می‌کند

• خداوند دربارهٔ اتفاقی که بعد از جنگ احد افتاد، می‌فرماید: «مؤمنین کسانی هستند که وقتی منافقین به آنها می‌گویند، مردم (مشرکین) علیه شما جمع شده‌اند، از آنها بترسید! -عکس‌العمل مؤمنین این است که- ایمان‌شان بیشتر می‌شود و می‌گویند: خدا برای ما کافی است؛ الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ» (آل عمران/ ۱۷۳) در این آیه منظور از «ناس» اول منافقین هستند و منظور از «ناس» دوم، دشمنان هستند. (رک: تفسیر المیزان و نمونه، ذیل همین آیه)

• در این قضیه واقعاً قرار بود دشمنان به این مؤمنین حمله کنند. ولی خداوند -به خاطر همین عکس‌العمل خوب مؤمنین- این بلا را از سر مؤمنین برداشت. اگر این امتحان (جنگ) را خداوند برای مؤمنین مقدر نکرده باشد، دشمن هرگز نمی‌تواند به آنها حمله کند. مثلاً وسط راه مشکلی یا اتفاقی برای دشمن پیش می‌آید و از حمله منصرف می‌شوند (شبیبه همین قضیه احد). پس اگر موضوع امتحان را وسط بیاوریم به این نتیجه می‌رسیم که وقتی خدا بخواهد ما را به وسیلهٔ حملهٔ دشمن، امتحان کند، طرف ما در این حادثه، اول خداوند است و تکلیف ما در این امتحان الهی این است که برویم و بجنگیم.

• خداوند در آیهٔ بعدی می‌فرماید: اوضاع را من تغییر دادم و نگذاشتم به اینها ضرری برسد، چون اینها نترسیدند و گفتند خدا برای ما کافی است؛ فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةِ مِّنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَّمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ (آل عمران/ ۱۷۴) اگر به این آیات توجه کنید متوجه می‌شوید که در واقع خداوند دارد به ما آدرس می‌دهد و می‌گوید: «اگر شما از دشمن نترسید، من شرّ دشمن را از سر شما کم می‌کنم»

• در آیهٔ بعد می‌فرماید: «این شیطان است که دوستان خودش را می‌ترساند، از آنها نترسید، از من بترسید؛ إِنَّمَا ذَالِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَ خَافُونَ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (آل عمران/ ۱۷۵) دقت کنید که در اینجا فرموده است که شیطان مؤمنین را می‌ترساند، بلکه فرموده است که شیطان دوستان خودش را می‌ترساند. پس هر کسی توسط شیطان دچار ترس شد، خودش را رفیق شیطان بداند.



## هرچقدر شما نترسید، دشمن بیشتر از شما می‌ترسد/ بسیاری از مشکلات امام زمان(ع) با ترس دشمن حل می‌شود، نه با اسلحه

- امروز هم باید مطمئن باشید که دشمن واقعاً از ما می‌ترسد. هرچه این ترس دشمن بیشتر باشد، مشکلات ما کمتر خواهد شد. امام محمد باقر(ع) می‌فرماید: «امام زمان(ع) با ترسی که دشمن از او پیدا می‌کند، یاری می‌شود؛ الْقَائِمُ مِنَّا مَنْصُورٌ بِالرُّعْبِ» (کمال‌الدین/۱/۳۳۱) بسیاری از مشکلات مولای ما امام زمان(ع) با ترسیدن دشمن از ایشان حل می‌شود؛ نه با اسلحه و لشگریان حضرت.
- همین الان هم اگر شما دل خودتان را قُرض و محکم کنید، می‌بینید که یک‌دفعه‌ای همه(دشمنان شما) از شما می‌ترسند و وقتی ترسیدند، خطا می‌کنند و دچار اشتباه می‌شوند و نمی‌توانند علیه شما اقدام کنند. بنابراین از دشمن نترسید.

## در کربلا هرچه یاران حسین(ع) بیشتر حماسه می‌آفریدند، کفر دشمن بیشتر در می‌آمد

- در روز عاشورا، اصحاب حضرت تصمیم گرفته بودند برای امام حسین(ع) افتخار بیافرینند. لذا هر کدامشان یک خلاقیت ویژه‌ای به خرج می‌داد. مثلاً یکی از آنها در رجزخوانی در مقابل دشمن، خودش را با مولای خودش حسین(ع) معرفی می‌کرد و می‌گفت: «أَمِيرِي حُسَيْنٌ وَ نِعْمَ الْأَمِيرُ» (مناقب آل ابیطالب(ع)/۱۰۴/۴) یعنی افتخار من این است که مولای من حسین(ع) است.
- یکی دیگر از اصحاب امام حسین(ع) وقتی می‌خواست به میدان برود، نه تنها زره نپوشید، بلکه پیراهن خودش را هم درآورد و به میدان رفت. قطعاً می‌دانست که او را قطعه‌قطعه خواهند کرد. ولی با این شرایط به میدان رفت و جنگ نمایانی کرد و به شهادت رسید.
- هرچقدر در جبهه امام حسین(ع) از خودشان زیبایی نشان می‌دادند، جبهه مقابل رذالتش بیشتر می‌شد و کفرش بیشتر در می‌آمد و حقارت خودش را می‌فهمید. ولی من به یاران حسین(ع) می‌گویم: این قدر به زیبایی، حماسه نیافرینید، چون این دشمن نامرد بیشتر کفرش در می‌آید و بعد از شهادت شما، همه کینه خود را سر بچه‌های حسین(ع) خالی می‌کنند...

